

## گزارشی از کانون اصلاح و تربیت

لیلاملای، تکتم حاذقی

حقوق-ورودی ۷۶

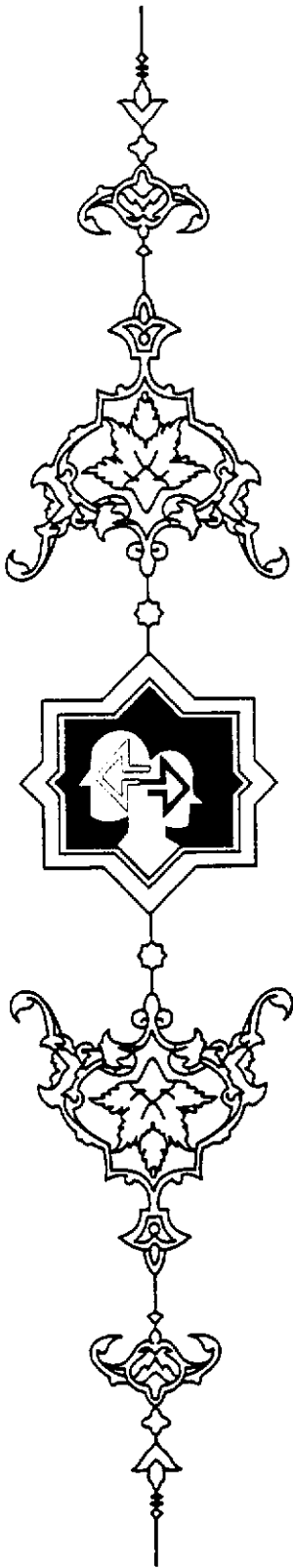
«احساس پوچی» و «کمبود محبت» در مددجویان، از میان سایر عوامل نظر دارند و همین عامل نه تنها مرید بزه در جوانان بوده بلکه علت گرایش مجدد آنان نیز محسوب می‌گردد؛ چنانچه وقتی بازپروری شده و دوباره به آغوش جامعه برمی‌گردند، به محض مواجهه با مسائل مختلفی که توانایی حل و فصل آنها را ندارند (در صورت قطع رابطه با مددکاران و یا مشاوران روانی خود) و همچنین در میان نگاه سرد دوستان و اطرافیان، دچار بحرانهای روحی و آشفتگی روانی شده و ناگزیر برای کاهش این حالت به مواد مخدر یا بزه‌های دیگر اجتماعی روی می‌آورند.

نارسایی شخصیتی در مددجویان بوجود آورنده مانع بزرگی برای موفقیت در درمان و بازپروری آنان محسوب می‌شود؛ ۷۸ درصد کارشناسان و ۵ درصد مددجویان، عدم اعتماد به نفس را در گرایش به جرم و در مشکلات و اختلالات شخصیتی مؤثر می‌دانند.

در گزارش مختصر تهیه شده از کانون اصلاح و تربیت دختران زیر ۱۸ سال، سعی بر این شده است تا گوشه‌ای از حوادث تلخ و ناگواری را که در حال وقوع است و جامعه جوانان کشور را در معرض پوچی و بی‌هدف و فضیحت ناگوار قرار داده است، نشان دهیم. در این نوشتار اهتمام بر این کردیم تا عوامل و شرایط موجد این وضعیت بررسی شود.

بنا به نقل یکی از دانشمندان با بسته شدن در یک مدرسه، در زندانی گشوده می‌شود. اگر تعریف ما از زندان ناشی از نگرشهای معمول باشد، این سخن کاملاً درست و منطقی است که رانده شدگان از مدرسه به بزهکاری روی می‌آورند. اما این معادله در نگرش اسلامی، اصولاً به وقوع نمی‌پیوندد. لازم به ذکر است که چند علت عمده و بنیادی موجب پیدایش چنین وضعی می‌باشند:

۱- مشکلات عاطفی و روانی: کارشناسان به تأثیر بیشتر عاملهای «افسردگی»،



عدم پذیرش مددجویان از طرف اجتماع و طرد آنان به خاطر سوء پیشینه رفتاری و کردارشان، باعث ایجاد یک حس بدبینی و عدم اعتماد به نفس در آنان می‌شود؛ چنانکه کارشناسان نظر داده‌اند که حمایت نشدن مددجویان از طرف اجتماع پس از ترخیص از مراکز نگهداری، عامل بسیار مهمی در بازگشت مجدد آنان به این مراکز به شمار می‌آید.

۲- نبود سیستم پیگیری بعد از ترخیص: از عوامل عدم موفقیت مراکز نگهداری در درمان کامل مددجویان به‌شمار می‌رود. فقدان مراکز حمایتی برای مراقبتهای ویژه پس از ترخیص، عامل مهمی است؛ زیرا که همانطور که ذکر شد، مددجویان در این برهه، آسیب پذیری بیشتری خواهند داشت؛ از یک طرف نیاز بسیاری به توجه و محبت اطرافیان و از طرفی جامعه که سلب اعتماد کرده و نگاه اتهام آوری به او می‌کند؛ لذا حمایت روانی و فکری را می‌طلبد.

۳- عدم اجرای صحیح روشهای بازپروری: همانطور که از نام این مراکز دانسته می‌شود، مراکز مذکور وظیفه مهمی را بر عهده دارند؛ زیرا عده‌ای افراد ناسالم و آسیب دیده روحی و روانی که حالا انعطاف پذیری کمتری در برابر تعلیمات نشان می‌دهند، به این مراکز آورده می‌شوند و باید برای پیشگیری از جرایم و

بزه‌های سنگین‌تر و خطرناکتر آنها را بازپروری و به آموزش جامعه باز گردانند. پس در این میان باید ارتباط صمیمانه‌ای بین مددجویان و مددکاران وجود داشته باشد و تماس فعال و مؤثر بین آنان موجب خواهد شد تا در مقابل تربیت انعطاف نشان داده و رغبت بیشتری برای اصلاح پیدا کنند.

با نگاهی به تمام این علل و ریشه‌های بسجود آورنده یا تشدیدکننده گرایش به جرایم و بزه، اغراق آمیز نخواهد بود اگر بگوییم اغلب این مشکلات از خانواده‌ای ضعیف و متزلزل که در آن افراد شخصیت شکل یافته و سالمی ندارند نشأت می‌گیرد؛ چنانکه در بین قدما هم روایت شده که تربیت، انسانها را می‌سازد و یا به ورطه نابودی می‌کشاند.

طبق بررسیهای جرم‌شناسی و روان‌شناسان، از عوامل مهم و اساسی ارتکاب جرم و بزه، شخصیت مجرمین است، حالا این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که چرا در میان تمام افرادی که یک جامعه را تشکیل می‌دهند و همگی در معرض تأثیرات عوامل اجتماعی جرم زای یکسانی قرار دارند، تنها بعضی از آن میان بزهکار می‌شوند و حال آنکه دیگران معمولاً رفتاری مطابق با تجویز قوانین کیفری در پیش می‌گیرند؟ پس آیا عوامل مخصوصی در این زمینه

## ● کارشناسان به تأثیر

### بیشتر عاملهای

«افسردگی»، «احساس

پوچی» و «کمبود محبت»

در مددجویان، از میان سایر

عوامل نظر دارند

و همین عامل نه تنها

موجد بزه در جوانان بوده

بلکه علت گرایش مجدد

آنان نیز محسوب می‌گردد.

دخالت دارند؟ اگر دارند کجا قرار گرفته‌اند، در شخصیت مباشر جرم، یا در وضعیت ماقبل جنایی یا در ترکیبی از این دو؟

آنچه منظور نظر ما در اینجا است شخصیت مباشر جرم است.

مهمترین و اساسی‌ترین بستر شکل‌گیری و تربیت انسان، خانواده است، پدر و مادرند که فرزند خود را با مصائب و مشکلات آشنا کرده و راهنمای او در راه پر پیچ و خم زندگی هستند. باغبان، باید گل را در بهار زندگی با سردی دست زمستان و سلی خزان آشنا کند، ورنه گلی که گشوده شود و اطراف خود را خالی از نسیم عطر بهاران و گرمی محبت و صمیمیت ببیند، چه سرانجامی

از دانشجویان حقوق خواهر دانشگاه امام صادق علیه السلام همراه تنی چند از اساتید به بازدید مرکز بازپروری بزهکاران زیر ۱۸ سال دختران رفتیم. قبل از ملاقات با آنان، با دو تن از مسؤولان آنجا در مورد شرایط مرکز، بچه‌ها و هدفهای آن مرکز پرسش و پاسخهایی به میان آمد.

ایشان هدف از تأسیس چنین مراکزی را فقط بازپروری دانستند و افرادی که نگهداری می‌شوند کسانی هستند که بلا تکلیف می‌باشند و حکم راجع به عمل ارتكابی آنها هنوز صادر نشده است و یا نیاز به بازپروری دارند. در مورد وضعیت این مرکز، که هفت ماه بیشتر از تأسیس آن نمی‌گذرد، باید گفت که کلاسهای عقیدتی، هنری و... برای بچه‌ها برقرار شده است ولی چون مدت کمی را در آنجا سپری می‌کنند، کلاسهای آموزشی مؤثری نمی‌توان ترتیب داد. ولی چند نفری که مشتاق بسرودند تسرط نهضت سوادآموزی آموزش داده شده‌اند. برای تشویق بچه‌ها، اردوهای تفریحی یک روزه ترتیب داده می‌شود و همچنین مشاوره و صحبت با آنها از جمله دیگر خدمات است.

در مورد وضعیت بزهکاران جرم، جرایمی همچون رابطه نامشروع، ولگردی، فرار از خانه، تیپ پسرانه زدن و... عنوان شد ولی خصوصیت مهمی که این مرکز بازپروری را با زندان زنان متمایز می‌کرد این بود که

همفکری کنند و او را از، محبت، ایثار و گذشت آگاه کنند.

چنانچه در گزارشی که از کانون اصلاح و تربیت (زندان زنان زیر ۱۸ سال) ملاحظه می‌نمایید اولین سؤالات ما، از شکل و رابطه آن افراد با خانواده است و بحق می‌بینم همه صریحاً مشکلاتشان از همین بستر نشأت می‌گیرد.

بازدید از کانون اصلاح و تربیت در اردیبهشت ماه سال ۷۹ عده‌ای

### ● مسلماً کسی که در حساسترین برهه زمانی،

قصد تفهیم دارد، در

مواجه با کسانی که

قصد تفاهم ندارند،

اولین ضربه‌های روحی

و شخصیتی را می‌خورد و

تا اینجا چراغ قرمز

روشن می‌شود و تغییرات

رفتاری، از جمله

پرخاشگری یا

عزالت‌نشینی، علامت

ترمزی است که جراحتهای

را مداوا می‌کند و مرهم

می‌گذارد.

خواهد داشت. گلی که سرخورده از گلستان شود کدام ماوی و مأمنی او را جای خواهد داد.

سرخوردگی از خانواده و در واقع افراد معتمدی که نزدیکترین و مطمئن‌ترین پناه شخص هستند، چه خواهد کرد. مسلماً کسی که در حساسترین برهه زمانی، قصد تفهیم دارد، در مواجهه با کسانی که قصد تفاهم ندارند، اولین ضربه‌های روحی و شخصیتی را می‌خورد و تا اینجا چراغ قرمز روشن می‌شود و تغییرات رفتاری، از جمله پرخاشگری یا عزالت‌نشینی، علامت ترمزی است که جراحتهای را مداوا می‌کند و مرهم می‌گذارد.

عدم توجه و تکرار اشتباهات، این بار نویایی را به سوی دوستان سوق می‌دهد، که در اینجا اگر شانس یاری دهد و همنشین و مصاحب سر به راه و پاک باشد، او را راهنمایی می‌کند ولی این تضمین برای همگان نیست و همانطور که در میان بچه‌های کانون دیدیم همه از مصاحبت با افراد سرخورده‌تر و یا خطاکار، به راه کج رفتند.

چسبندگی می‌توان انتظار داشت حاصل ازدواجی که نه بر اساس فهم درست و صحیح همفکری، همراهی و همدلی بوده، بلکه بر پایه یک سری احساسات زودگذر و ناپایدار جوانی بوده، فرزندی باشد که والدین برای تربیت و تعلیم او با هم همکاری و

این افراد که جرائم سبکتری انجام داده و هنوز روحیه ارتکاب به جرائم سنگین را ندارند، جدا از حرفه‌ای‌ها و متخلفان سابقه‌دار نگهداری و بازپروری می‌شوند تا امکان بازگشت به آموزش جامعه را داشته باشند؛ زیرا در کانون اصلاح و تربیت برای هر ۲۵ نفر، یک مددکار و سه مراقب وجود دارد در حالیکه در زندان زنان برای هر ۱۰۰۰ نفر یک مددکار بوده و این زمینه مراقبت را کمتر کرده و همین باعث شده در زندان زنان، جرائمی هم مشاهده شود.

مسئولان اغلب این افراد را، از جنوب شهر و محله‌های فقیر نشین دانستند و هرچند که در طبقات بالاتر اجتماعی هم جرایمی است ولی مسکوت می‌ماند؛ «مرگ فقیران و ننگ بزرگان صدا ندارد.»

سپس به اتافی وارد شدیم که بچه‌ها در حال دیدن فیلم سینمایی بودند و ظاهراً چندان راغب برای صحبت با ما نبودند ولی بعد از اینکه خواهش کردیم، عده‌ای از آنها برای بازگو کردن آنچه آنها را به اینجا سوق داده بود، در کنار ما قرار گرفتند. آنچه برای من جالب بود، تصور قبلی من از آنها در مقایسه با آن وضعیتی بود که می‌دیدم؛ سرشت پاک انسان وقتی گناهی می‌کند و لکه‌گناه بر قلب انسان می‌افتد، چنان شرمسار و پشیمان می‌شود که جز استغفار و طلب آمرزش راهی برای درمان این احساس

گناه نیست و من تصور می‌کردم که بزهکارانی را می‌بینم که شرمنده و پشیمان و سر به زیر، اظهار ندامت و شرمندگی خواهند کرد و حتی از بازگو کردن گناهان خود امتناع خواهند کرد؛ ولی با کمال تعجب دیدم که داوطلبانه و مسرور از آنچه مرتکب شده بودند، آن موارد را تعریف می‌کردند!

یکی از آنان شکوفه نام داشت، ۱۶ سال از عمرش سپری شده و پدر و مادرش وقتی که او کودککی بیش نبود از هم جدا شده و او با نامادری و پدرش زندگی کرده است. آنطور که می‌گوید،

### ● با نگاهی به تمام

این علل و ریشه‌های بوجود آورنده یا تشدیدکننده

گرایش به جرایم و بزه،

اغراق آمیز نخواهد بود

اگر بگوییم اغلب این

مشکلات از خانواده‌ای

ضعیف و متزلزل که در

آن افراد شخصیت شکل

یافته و سالمی ندارند

نشأت می‌گیرد؛ چنانکه

در بین قدما هم روایت شده

که تربیت، انسانها را

می‌سازد و یا به ورطه

نابودی می‌کشاند.

مادرش را به یاد نمی‌آورد، پنج سال پیش از خانه فرار می‌کند و یکی از دلایل آن را بی تفاوتی و عدم توجه پدرش می‌داند (با از دست دادن مادر و زندگی با زنی که شاید مانند اغلب نامادریها، احساسات مادرانه خود را از فرزندان همسرش دریغ می‌دارد، محبتی و مأمنی را از پدر خود طلب می‌کند، ولی در جواب بی اهمیتی او را مشاهده می‌کند و سرخورده می‌شود؛ بنابراین راهی را برمی‌گزیند که زندگی را متلاشی می‌کند.)

پس از چند روزی بی پناهی در کوچه و خیابان، بالاخره با چند پسر دوست می‌شود که در خانه‌ای جدا از خانواده خود زندگی می‌کردند و کار کرده و مخارج خود را تأمین می‌کردند. سپس تیپ پسرانه می‌زند و همراه با آنان زندگی و کار می‌کند. در یک کارگاه مشغول به کار می‌شود؛ به گفته خودش هیچ کس حتی خانواده پسرها که برای سر زدن به بچه‌های خود می‌آمدند، تشخیص نمی‌دادند که او یک دختر است.

او ۵ سال با نام «سعید» در میان آنان زندگی می‌کند و سرانجام یک شب در اثر مستی با عده‌ای دعوا می‌کند و توسط بسیج دستگیر می‌شود و هنگام بازجویی یکی از پسرها به دختر بودن او اعتراف می‌کند.

شکوفه در پاسخ یکی از دانشجویان که می‌پرسد بعد از آزادی چه خواهی کرد، می‌گوید قصد درس

● ... و من تصور می‌کردم  
 که بزهارانی را می‌بینم  
 که شرمند و پشیمان و  
 سر به زیر، اظهار ندامت  
 و شرمندگی خواهند کرد  
 و حتی از بازگو کردن  
 گناهان خود امتناع  
 خواهند کرد؛ ولی با  
 کمال تعجب دیدم که  
 داوطلبانه و مسرور از  
 آنچه مرتکب شده بودند،  
 آن موارد را تعریف  
 می‌کردند!

بی‌اعتنا می‌گذشتند نیز وجود دارد که  
 موجب ارتکاب بزه و فرار او از خانه  
 شده است.

در مورد دختر دیگری به نام زهرا،  
 ۱۶ ساله هم مرگ پدر و بعد از آن از  
 بین رفتن انسجام خانواده و همنشینی  
 با دوستان ناباب، علت بزهارانی  
 می‌باشد.

فرار از پوچ بودن، فرار از بی  
 اعتنایی و بی‌توجهی، فرار از روزهای  
 سرد و بی‌تحرك، فرار از لحظه‌های  
 تنهایی و خشک و شکننده و فرار از  
 سرکوفتها، نزاعها، تحقیرها و بالاخره  
 فرار از خانه.

بیاندیشیم، مقصر کیست!؟

والدینش می‌پرسم، می‌گویند: پدر و  
 مادرش یک سال است از هم جدا  
 زندگی کرده و سه ماه پیش طلاق  
 گرفته‌اند. علت این امر، اعتیاد پدرش  
 بوده که تمام وسایل خانه را فروخته و  
 خرج تریاک و... می‌کرده است. او  
 می‌گوید مادرش هفته آینده ازدواج  
 مجددی دارد و او با مادرش رابطه  
 بسیار خوبی داشته است. وقتی  
 می‌پرسم چطور با مادرش رابطه  
 خوبی داشته و مشکلی نداشته؟ در  
 جواب می‌گوید: من با دوست  
 پسرهایم خانه می‌آمدیم و هیش و  
 تری (تریاک) و سیگار می‌کشیدیم و  
 مادرم، هیچ نمی‌گفت.

جای زخمهای سطحی و یا بعضاً  
 عمیق روی دستش بود - همانطور که  
 روی دست شکوفه بود - پرسیدم  
 دستت چه شده؟ گفت: با شیشه  
 بریدم، وقتی ناراحتم، برای اینکه بهتر  
 شوم، دست و پاهایم را با شیشه و تیغ  
 می‌برم و احساس بهتری می‌کنم. گفتم  
 بعد از آزادی چه خواهی کرد؟ در  
 جواب گفت: یا درس خواندن یا  
 ازدواج و کنار گذاشتن این کارها (بزه).  
 ولی وقتی پرسیدم سیگار هم  
 می‌کشی؟ گفت: حتماً خیلی دلم برای  
 سیگار و... تنگ شده است.

در مصاحبه با مریم هم عدم توجه  
 خانواده و یا تعصبات برادرش که او را  
 به خاطر کوچکترین اشتباهی شدیداً  
 تنبیه می‌کرده و پدر و مادر در مقابل  
 درخواست کمک او، جوابی نداده و

خواندن دارد و می‌خواهد معلم مهد  
 کودک شود. از بازگشت پیش پدر و  
 نامادریش و دوستانش ابراز ناراحتی  
 می‌کند.

با یک تأمل در زندگی شکوفه  
 درمی‌یابیم آنچه که او را به این  
 سرنوشت کشانید، خانواده‌ای ضعیف  
 و متزلزل بود که سرانجام جدایی در  
 پی داشت و این کودک تشنه محبت  
 مادری را در آغوش سرد و بی‌مهر  
 نامادری انداخت که نامالایمات و  
 بی‌توجهی پدر هم بر آن افزوده شد و  
 او را پوچ کرد. خود را تنها می‌بیند، در  
 یافتن مأوی و سرپناه به بیراهه می‌رود  
 و چه سرانجام ناگواری او را به دام  
 خود می‌کشد. آیا به نظر شما باز هم،  
 این خانواده نبود که شکوفه با استعداد  
 را - استعداد و هوش سرشار او از  
 مشاهده کارهای هنری که انجام داده  
 بود، آشکار بود - اینطور بی‌پناه  
 گذاشت و در رهگذر زندگی همراه و  
 راهنمای او نشد؛ به راستی مقصر  
 کیست؟! با توجه به سرنوشتی  
 مشابه سرنوشت شکوفه و البته  
 پیشینه‌هایی مشابه سابق خانوادگی او  
 تأمل کنید!

میترا دختری است ۱۵ ساله که به  
 جرم چاقو کشی و ولگردی با تیپ  
 پسرانه در خیابان ولیعصر دستگیر  
 شده است. او می‌گوید پس از گذراندن  
 مدتی در بهزیستی دوباره با مأموری  
 درگیر شده و به اینجا آورده شدم.  
 وقتی از خانواده و رابطه‌اش با